



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۱۲/۳۱



م. اسحاق نگارگر

سال نو ۲۰۱۷ میلادی

سال رفت و من همان غافل ز پشت کار خویش

صور خیز اند مگر زین خواب خرگوشم به زور

(استاد بیتاب ملک الشعرا)

یادداشتی برای سال ۲۰۱۷ میلادی

همین اکنون که من به نگارش این یادداشت اشتغال دارم؛ قافله سال نو با بارهای امید و آرزو و ترس و بیم در برخی



از نقاط جهان رحل اقامت افکنده و سال نو آغوش مهر و یا بی مهری را به روی مردم باز کرده است و ما در قمار زندگانی یا می بریم و یا می بازیم. اگر بردیم آن بُرد را به عقل و دور اندیشی خود نسبت می دهیم و اگر باختیم آن باخت را به دوش ناسازگاری زمانه و بخت بد می افکنیم و حال آنکه زمانه بسی بیچاره تر از ماست. دیگران حتی در گذشته های دور چنین نمی کردند و خود را مسؤول نتیجه عمل خود می دانستند.

یونانیان باستان به راستی مردمان بسیار خردمند بوده اند و در همان روزگار بر بنیاد عقل و خردمندی چیزهایی گفته اند که همین امروز نیز در ترازوی خرد ما نمی تواند راه

خویش را باز کند و برای ما مجال ابتکار آنان را در زمینه های عقل؛ علم و فرهنگ بدهد. آن مردم زمام عقل و واقعیت بینی را هرگز به دست عاطفه و احساس نمی دادند و ترازوی عقل آنان هیچ چیز را بر اساس خوش دارم خوش ندارم فیصله نمی کرد بلکه معیار شان همین بود که فکر تا چه حد با واقعیات موجود در جامعه انطباق می کند و به اصطلاح فکر است و نه خیال پلو که آدم برای تحقق فکر و آنچه خود سنجیده است تلاش می کند اما خیال پلو تلاش در راه حصول هیچ است.

همین امروز صبح به دو نقل قول از اریستوفان (از ۴۴۶ قبل از میلاد تا ۳۸۶ قبل از میلاد) درامه نویس یونان باستان و ارسطو (۳۸۴ تا ۳۲۲ ق. م) برخوردم اریستوفان در نقل قول خود می گوید:

«انسان از دشمن نیز می تواند بیاموزد. آدم خردمند از دشمن می آموزد. این از دشمن است نه از دوست که انسان شهر هایش را با دیوارهای بلند می سازد و خود را با کشتی های جنگی مجهز می کند.»

و اما این گفته اریستوفان شلاق عبرتی بود که بر شأنه من خورد و مرا واداشت که چهار طرف خود را با دقت تماشا کنم. مردم ما پاکستان را دشمن پنداشته اند (من کاری به ریشه های این دشمنی ندارم.) ولی از این دشمن هیچ چیز نیاموخته ایم. این دشمن چیزی بیشتر از نیم قرن عمر دارد و در همین عمر کم منابع اقتصادی خود را چنان به کار انداخته است که قسمت اعظم ضرورت های خودش را تهیه می کند. پاکستان اگر دالخور است آن دال را در کشور خود تولید می کند ولی ما اگر قابلی خور استیم برنجش را از دشمن می خریم که اگر نخریم دیگر بر سفره ما قابلی درک ندارد.

کورای جنوبی عمدتاً بودایی استند ولی همین کشور بر روی قوانینی که خود ساخته است برای تطبیق عدالت اجتماعی استوار می ایستد و رئیس جمهور خود را استیضاح و از کار برکنار می نماید ولی ما برای گریز از عدالت قانون خدا را زیر پا می گذاریم و جرم صد ها قانون شکن و ستمگر را از تعقیب قانونی معاف می کنیم و تنها آنگاه که می خواهیم از برتری قانون اسلام بر دیگران بلافیم از پیامبر اکرم نقل قول می کنیم که گفت: «اگر دخترم فاطمه دزدی کند دستش را قطع می کنم.»

آری!!

- اگر تو بر آن قوانین پا نمی گذاری اجازه مده که قانون و عدالت پایمال ستمگران شود.
 - اگر ما برخلاف اعتقادات دینی رشوت می گیریم و به نیروی رشوت ناحق را بر حق و زورمند را بر کمزور غالب می سازیم دین و اعتقاد خود را خود به باد استهزاء گرفته ایم و دشمن نیز برای استهزای بیشتر به ما رشوه پیشکش می کند.
- دشمن وقتی سوگند یاد می کند که از مردم و منفعت مردم تا پای جان دفاع می کند مردانه بر سوگند خود می ایستد ولی ما فردای شبی که سوگند یاد می کنیم نمی توانیم حیثیت و عزت نفس افراد را نگاه داریم و سوگند را از یاد می بریم.

اما نقل قول دوم به ارسطو تعلق دارد:

«همه کس خشمگین می شود. این کاری ساده است اما بر مردی که سزاوار خشم است خشم گرفتن و به اندازه ای که لازم است خشم گرفتن و به وقتی که مساعد است خشم گرفتن و به مقصودی که ارزش دارد و به شیوه مناسب خشم گرفتن در حد توانایی هر کس نیست.»

خوب؛ چیزی کم چهل سال شد که جامعه ما در آتش خشم و نفرت می سوزد خشم گروه های معین بر ضد همدیگر؛ خشم پدر و مادر بر ضد فرزندان؛ خشم اولاد بر پدر و مادر؛ خشم شوهر بر زن و احیاناً خشم زن بر شوهر؛ خشم نسبت به داشته های خود و افتخار برداشته های دیگران و خلاصه این جامعه همه چیز را در تنور این خشم بی دلیل گشته است.

هیچ گروهی را من با این گونه خشم لجام گسیخته ندیده بودم که مکتب بسوزاند و گل جمال دختران ماهپاره را که برخلاف اراده این یا آن گروه سیاسی مکتب می روند تا خود را از شر جهالت برهانند بدون یک ذره ارفاق و نرمی در آتش تیزاب سوختاندن و بالاخره واسکت انتحاری پوشیدن و خود را یک جا با دیگران در آتش خشم جز غاله کردن و صد گونه خشم دیگر که نه معقول است نه مناسب و نه به موقع.

برای سال نو هرکس آرزو های گوناگون در سینه می پرورد ولی من پیر مرد در این سن و سال برای خود و نزدیکان بلا فصل خود هیچ آرزو ندارم و اما تا انسان زنده است دلش از آرزو خالی نمی شود و بنا بر این من هم فقط برای دو چیز در سالی که از راه می رسد آرزو می کنم:

- یکی اینکه ما این غرور کاذب را که گرفتارش استیم کنار بگذاریم و همانند "بوکو حرام" علم و آموزش را بر خود حرام نسازیم آن هم در حالیکه تفنگ محصول کمال آنرا که دشمن می پنداریم در دست داریم و مرمی لعنتی اش را در سینه هموطن خود می کاریم. آری خدا مرا یا بهتر است بگویم ما را بدین آرزو برساند که جهان اسلام را یک بار دیگر کانون علم و آموزش ببینیم که عیسویان نیز وقتی در آخرین جنگ صلیبی در شرق میانه شکست خوردند از دشمن یعنی مسلمانان آموختند و در میان شان رنسانس و رشد علم و فرهنگ ریشه گرفت و بدانجا که می خواستند رسیدند. آری از اریستوفان یاد بگیریم که چه گونه از دشمن بیاموزیم.

- دوم اینکه متأسفانه خشمی که در جامعه ما می جوشد با معیاری که ارسطو به دست می دهد موافقت ندارد و بنا بر این خوشا روزی که تنور این خشم جوشنده در جامعه با آب سرد ثبات و استقامت خاموش گردد و ما یاد بگیریم که جهان ما شیوه های بسیار مؤثر و گزیده را برای جهاد در دسترس می گذارد. یا با کاروان همراه می شویم و یا کاروان می رود و ما را به دنبال می گذارد. بسیار بی گناهان جان های شیرین را فدای این اشتباه کرده اند و جا دارد که برای سال آینده آرزوی سرآغاز رهایی جامعه را از این جهل حاکم و استیلاء یافته بر دنیای اسلام بنماییم که اگر قرن بیست و یکم این شیوه بگش بگش را پذیرفته است قرن یا قرون آینده آنرا به باد استهزاء خواهد گرفت. آینده مسلماً معیار های امروز را که جنگ و خشونت سیما های برارنده آن است کنار می گذارد. فاعتبروا یا اولی الابصار. ۳۱ دسمبر ۲۰۱۶ برمنگهم نگارگر